



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 19, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 19

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcripts edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 19

(LIFE)-----

ALAM, ASADOLLAH, AS MINISTER OF COURT
ALAM, ASADOLLAH, AS PRIME MINISTER
AMINI, ALI, AS PRIME MINISTER
AMINI, ALI, RELATIONS WITH THE SHAH
BAZAAR
FIFTEENTH OF KHRDAD 1342 UPRISING, THE
FOROUHAR, BARYOUSH
GHASENIEH, HAJ-HASAN
GHASHGHAE TRIBE
GHAZAL GHALEH PRISON
IRAN PARTY, THE
JAZANI, BIJAN
KARIMABADI, EBRAHIM
KESHAVARZ-SADR, MOHAMMAD-ALI
KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
KHOMEINI, AYATOLLAH, VIEWS OF
MANDAVI, HOSSEIN
MATINE-DAFTARY, HEDAYATOLLAH
MOGHADDAM, GEN. NASSER
MOSSADEGH, MOHAMMAD
MOSSADEGH, MOHAMMAD, VIEWS OF
NASIRI, GEN. NEMATOLLAH
NATIONAL FRONT, THE SECOND
NATIONAL FRONT, THE THIRD

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 19

(LIFE)-----

PAKRAVAN, FATOLLAH

SALEH, ALLAHYAR

SALEH, JAHANSHAH

SANATIZADEH-KERMANI, ?

SAVAK

SAVAK, DEALING WITH POLITICAL OPPONENTS BY THE

SHAH, CONSTITUTIONALISM, DEMOCRACY & THE

SHAH, SIXTH OF BAHMAN REFERENDUM & THE

SHAYEGAN, ALI

STUDENTS, POLITICAL ROLE OF

----- 19 -----

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو- ایالت کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۱۹

امروز صحبت‌مان را به تشکیل کنگره جبهه ملی رساندیم که بنظر بنده این کنگره یکی از پایه‌دارترین و اصولی‌ترین فعالیتهای سیاسی بعد از مشروطیت ایران و از هر جهت دموکراتیک و مترقی و ملی بود. در همین زمان که کارهای کنگره جریان داشت و در منزل مرحوم حاج حسن قاسمیه از بزرگانان معروف تهران تشکیل میشد که اینجا باید یادش را بخیر بکنیم و خدایش بیامرزد که با نهایت فداکاری کوشش کرد، با اینکه این عمل برای او متضمن ضرر و خطر زیاد بود از هیچ چیز مضایقه نکرد

در پیرامون آن محل عوامل سازمان امنیت با ضبط صوتهای مخصوص وجود داشتند و ما کاملاً مستحضر بودیم که آنها مراقب همه‌ی فعالیتهای ما هستند و در داخل ما هم علی‌التحقیق ما مورینی داشتند که بعداً "هم بر ما روشن شد. در همین زمان بود که شاه از قید دکترا مینوی هم فارغ شده و میخواست خودش را رهبر منحصر بفرد اصلاحات و ترقی خواهی ایران معرفی کند و به این طریق جبهه ملی را از صحنه فعالیت و سیاست خارج سازد. برنامهای با اصطلاح رفرا ندوم شاه و انقلاب شاه و ملت خود را عرضه کرد و موادی بظاهر ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه از قبیل اصلاحات ارضی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها، حق رأی زنان، و این نوع مسائل را که در برنامه جبهه ملی وجود داشت اعلام کرد و میخواست آنها را به رفرا ندوم و مراجعه به آراء عمومی بگذارد. ما متوجه بودیم که این رفرا ندوم بمعنای یک تحول اجتماعی و در خط مشی دموکراسی نیست بلکه درست برای

آن است که با یک ظاهری نهفت دموکراتیک ایران و حرکت استقلال طلبی مردم ایران را متوقف بسازد و عنوان اصلاحات و برنام‌های انقلاب یک برنام‌ی صوری برای پرده‌پوشی بر روی دیکتاتوری است که می‌خواهد آغا زبشود. بهمین جهت جبهه ملی طی اعلامیه‌ی هیجان - انگیزی به مردم هشدار داد که تمام این ظاهرها زیبا توطئه‌ای برای استقرار یک دیکتاتوری جدید است و شعاری که ما دادیم این بود: "اصلاحات بله دیکتاتوری خیر" و برای اعتراض علیه آن مردم را دعوت به میتینگ و تظاهرات کردیم. به نظرم اعلامیه معروف ما تحت عنوان "قم فاستقم" در همین زمان بود ولی قبل از اینکه تظاهرات صورت بگیرد مجدداً "ما را در اول بهمن همان سال ۱۳۴۱ توقیف کردند و بزندان انداختند. این بار بیشتر از دو بیست نفر از رهبران و فعالین درجه اول جبهه ملی در همه‌ی سا‌زمانها توقیف شدند که از رهبران و اعضای شورای جبهه ملی افرادی را که بنظر می‌آید از این قرار بودند: کاظمی، مال‌ح، صدیقی، بنده، آذر، حق‌شناس، شاپور بختیار، کشا و رز صدر، داریوش فروهر، مهندس حسینی، زیرک زاده، علی اردلان، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، نمرت‌الله امینی، کریم آبادی، آیت‌الله طالقانی، مسعود حجازی، حاج مانیان، اصغر پارسا و عمده دیگری. ما را در دو محل زندانی کردند. یکی در زندان بزرگ خودشهر بانی، زندان معروف قصر در پاشین قصر و جمع دیگر را هم به یک محل مربوط به سا‌زمان امنیت بنام قزل قلعه بردند. در زندان شهر بانی ما مجموعاً "قریب ۸۰ نفر بودیم که این جمع را از بازاریان و دانشجویان و اعضاء شورا و کمیته در دو اتاق جا داده بودند که واقعاً جای اینکه در اتاقها با را بطور راحت دراز کنیم نداشتیم. یک‌عده از آن جمله بنده و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و چند نفر دیگر در راهروی زندان جلوی دستشویی زیلوشی انداختیم و رختخوابها پیمان را پهن کردیم. بقیه رفقا در قزل قلعه زندانی بودند. از هر نوع ارتباط ما با خارج و از اینکه خانواده‌های ما از وضع ما اطلاع پیدا کنند جلوگیری کردند حتی اجازه ندادند که غذای خودمان را خودمان تهیه کنیم و از همان غذای معمولی زندان برای ما می‌آوردند که یکروز ما دیدیم دردیگ غذایی که برای ما آورده‌اند حشرات در داخل آن جوش می‌زند. دوسه ماه ما به این کیفیت تحت فشار بودیم تا اینکه محاکمات ما شروع شد و مدت مدیدی ادا می‌داشت. هرروز می‌آمدند و چند نفر از ما را می‌بردند با در همان محل زندان

ویا در ساختمانی مربوط به سازمان امنیت خارج از زندان بازپرسی میکردند.

س - این سازمان امنیت زمان با کروان بود؟

ج - بلی سازمان امنیت در زمان سرلشکر با کروان بود. بنده را چندین بار، چهار یا پنج بار یا شاید هم بیشتر، برای بازجویی بردند. دوبار در همان محل زندان قصر بود و چند بار دیگر اتوموبیلی میآوردند و ما را به یک محلی در داخل شهر که مربوط به سازمان امنیت بود میبردند، البته تحت الحفظ و در میان سربازان تفنگ بدستی که در جلو و پشت سر ما قرار داشتند.

همان روز اول که ما زندانی شدیم و روزنامه‌های دولتی آن زمان را به زندان آوردند در یکی از همان روزنامه‌ها خواندیم و دیدیم که تعداد دارند دو نفر از ما را محاکمه صحرایی بکنند یعنی آقای صالح و بنده را. اتفاقاً "دوروز بعد خود آنها آن خبر را تکذیب کردند. تصور میکنیم از خارج بر آنها فشاری وارد آمده و چنین خشونت‌آمیزی را به صلاح ندانسته بودند و الا قصد آنها این بود که چند نفر از ما را اعدام بکنند. استنطاقها ادامه داشت و در روزهای اول با شدت و بسا پیچاندن ما بود. اتهاماتی که به ما نسبت میدادند یکی ارتباط با حزب توده بود، یکی ارتباط با تحریکات و مخالفت‌های بعضی از روحانیون بود که در آنوقت تازه آیت الله خمینی و بعضی از علماء دیگر هم سرودها را برای آنها انداخته بودند ولی با ما ارتباط نداشتند.

س - هنوز ۱۵ خرداد نشده بود.

ج - نخیر هنوز نشده بود. اتهام دیگر ارتباط با شورش عشایر جنوب بود. در عشایر جنوب در میان قشقایی‌ها و ایلات بویراحمدی هم حرکت‌های مخالف دولت صورت گرفته بود و بالاخره اتهام مخالفت با سلطنت مشروطه ایران بود. مطابق همان ماده‌گذاری که در قانون مجازات عمومی در زمان رضاشاه گذاشته بودند بلکه ما را بعنوان مخالفت با سلطنت مشروطه تعقیب میکردند گوئی که دستگاه استبدادی و دیکتاتوری شاه سلطنت مشروطه بود. بتدریج متوجه شدیم که در میان این ۸۰ نفری که در زندان با ما هستند عده‌ای از ما مورین خود ساواک هستند. اتفاقاً آنها را که ما مور ساواک بودند از افراد آتشین و چپ‌نمای تندرو بودند. آنها را برای خبرچینی و برای ایجاد تحریکات و ایجاد مخالفت نسبت به رهبران آورده بودند. آنها معمولاً محرک تظاهراتی میشدند یا شعارهای تند می‌دادند و یا مثلاً گاهی در حیاط

زندان با چوب و با کهنه مجسمه‌ای درست میکردند و جقه‌ای بر سر آن می‌گذاشتند و آن را آتش میزدند و از رهبران جبهه دعوت میکردند که به آنجا بروند و با زیبای آنها را تماشا کنند. بعداً " در سالهای انقلاب چند نفر از آنها که از تندروترین آن افراد بودند شناسائی کردیم که از ما مورین ساواک بودند و در دستگاہ آنها مشاغل مهم داشتند ولی در آن زمان در زندان بعضی از دانشجویان آنها را مانند قهرمانان روی دست میگرفتند و به افتخارشان شعار میدادند.

پس از چند ماهی که در زندان شهربانی بودیم بعد از آنکه مسائل مورد اتهام را یکی یکی از همه‌ی افراد پرسیدند و مورد بازجویی قرار دادند بتدریج احساس میکردیم که دستگاہ در مقام یک نوع مدارا و سازش با ما قرار گرفته است. اولین علامت نرمش این بود که اجازه میدادند هفته‌ای یکبار زن و بچه‌ها بدیدن ما بیایند بعد هم اجازه دادند که از منزلها برای ما غذا بیآورند. چهار رهنج نفر از ما داوطلب شدیم و ترتیب دادیم که غذای کافی برای ۷۰ یا ۸۰ نفر از منزلها بیآورند. بعد هم پیدا بود که جریان بازجویی‌ها بصورت مسامحانه است و آن تندروی سابق را که ما را جلوی سرنیزه می‌انداختند نداشتند.

س- این بازجویی‌ها را چه نسانی میکردند؟ آدم‌های معروفی مثل ناصری مقدم بودند؟
ج- یکی دو روز اول سرهنگ دیگری بود که الان اسمش در نظر من نیست و نشناختم. ولی بعد از او خود سرهنگ مقدم چندین بار از من در محل زندان شهربانی و با در محل مربوط به سا زمان امنیت بازجویی میکرد و از رفقای دیگر هم همینجور.

س- رفتار و با شما و سایر زندان‌ها چطور بود؟

ج- رفتارش حقیقتاً " بسیار مؤدب بود. بسیار آدم مؤدب و خوش برخورد و ملایمی بود. بنده تصور میکنم از سا زمان امنیت و از ناحیه همین مقدم و رئیس مافوقش سرلشکر باکروان بود که در باره دولت در صدد یک نوع سازشی با جبهه ملی درآمدند. نشانه‌اش این بود که پنج نفر از ما را انتخاب کردند و از محل زندان شهربانی که دانشجویان و افراد دیگری از آنجا بودند دیگر بودند خارج کردند و به قزل قلعه بردند و در آنجا در ساختمان جدائی از زندان قزل - قلعه که اصلاً دفتر زندان بود و چهار رهنج تا اتاق و یک حمام داشت جا دادند. چند نفری را

که اول بردند: بنده و صالح و صدیقی و دکتر آذر بودیم بعد هم شاهپور بختیار و کشا و رز صدر را هم آوردند. آقای کاظمی به علت کسالت چند روز قبل از این جریان آزاد شده بود. در همین محل بود که آنها شروع ارتباط با ما کردند. سرلشکر پاکروان خودش دوسه بار آمد، جهان‌شاه صالح که در آن موقع وزیر و برادر الهیار صالح بود چندین بار آمد و همچنین شخص دیگری بنام صنعتی زاده کرمانی رئیس مؤسسه و چاپخانه‌ی فرانکلین بود. صنعتی زاده در یکسال پیش هم که در زندان موقت شهر بانی در داخل شهر بودیم مرتب به دیدن ما می‌آمد و با دکترا بختیار ملاقات میکرد. بعد هم بر ما معلوم شد که او یکی از عوامل سیاسی خیلی مهم است و با خارجی‌ان ارتباط دارد و مستقیماً "باشاه" ملاقات و در مسائل عمده‌ی سیاسی اظهار نظر میکند و نظریات او مورد توجه قرار میگیرد. معلوم نبود این شخص که هیچگونه سمت سیاسی ندارد چگونه واسطه این مذاکرات شده است. بنده شخصاً نسبت به او بسیار مشکوک بودم، خود مؤسسه فرانکلین هم بسیار مشکوک بود. موضوعی که آنها بیشتر در مذاکراتشان صحبت میکردند این بود که جبهه ملی نسبت به سلطنت ابراز وفاداری و احترام بکنند و دستگاه دولت هم جبهه ملی را بر سمیت بشناسد و فعالیت او را در حدودی آزاد بگذارد.

کلماتیکه آنها در این مورد بکار میبردند *Loyal opposition* بود و از اینجا معلوم بود که منشاء آن با بدخارجی باشد. مذاکرات اصلی را با آقای صالح میکردند بنده و دکترا صدیقی هم همیشه در مذاکرات شرکت داشتیم. ما به این آقایان جواب میدادیم که نسبت به سلطنت موضع ما کاملاً مشخص است. ما مدتی وزیر بوده مدتی وکیل مجلس بوده ایم. در زمان کابینه صدق ما بعنوان وزیر و بعنوان وکیل سوگند به قانون اساسی خورده ایم و قانون اساسی هم سلطنت مشروطه را مقرر داشته و هم در آن سلطنت سلسله پهلوی ذکر شده است. در طول تمام مبارزات یکی دوسه سال اخیر هم ما چیزی جز اجرای قانون اساسی نخواسته ایم. در کنگره جبهه ملی هم همین مطلب بطور صریح معین شده است. و شعار ما مبنی بر "استقرار حکومت قانونی" هم به همین معنی است. بر طبق قانون اساسی ایران شاه سلطنت میکند نه حکومت. بنظر ما این شخص خود اعلیحضرت هستند که برخلاف مقام خودشان و برخلاف مصالح سلطنت و برخلاف قانون اساسی تمایل به حکومت مستقل دارند. اگر

ایشان بر اصول مشروطیت باقی بمانند و به ما آزادی فعالیت در حدود قانون اساسی بدهند ما نه تنها با ایشان مخالفتی نداریم بلکه در صورت لزوم هم ممکن است از سلطنت مشروطه دفاع بکنیم. ولی اگر وفاداری به سلطنت را به این معنی بگیرند که ما چاکر و جانثار باشیم این برای ما غیر ممکن است، ما بر همان روش خودمان باقی هستیم. البته شخص پاکروان در این مورد فوق العاده حسن ظن داشت و مطلب را تقریباً "بصورت توافقنامه‌ای درآوردند و قمشان این بود که ما را آزاد کنند و در حدودی آزادی فعالیت بدهند که معلوم نبود آن حدود چیست. چیزی را که ما میخواستیم که نشانه‌دهنده اجرای قانون اساسی و آزادی فعالیت سیاسی باشد انتخابات مجلس بود. می‌گفتیم مشروطیت و دموکراسی وقتی است که انتخابات مجلس صورت بگیرد و انتخابات آن آزاد باشد. اگر این انتخابات آزاد نباشد همسببی - وعده‌هایی اساسی است. برای این اصول صورت توافقی بدست آمد. ولی پاکروان یکروز که به خدمت مالک آمده بود و من و دکتر صدیقی هم حضور داشتیم به ما گفت، "شما تصور نفرمائید این صحبت‌هایی که شده و نتیجه‌ای که ممکنست بدست بیاید از روی رغبت و به آسانی صورت گرفته نخیر، شما برای اینکار رومای رسیدن به این نتیجه مخالفین و دشمنان خیلی بزرگسبی داریم و بسیاری از اشخاص هستند که نزد شاه میروند و صحبت مخالف میکنند." از آن جمله و ذکر کرد که نعمت‌الله نمیری که آن موقع رئیس کل شهر بانی بود و دیگران به شاه میگویند که آزاد گذاردن جبهه ملی به منزله در پیچهای است که بر محل بی‌هواشی گشوده شود. اگر این در پیچ باز شود یک مرتبه تمام مردم، تمام افکار عمومی متوجه جبهه ملی میشود و آنها بقدری وسعت و نیرو میگیرند که دیگر کنترل آنها از دست ما خارج خواهد بود شاه را خیلی ترسانده و مردود کرده‌اند. در میان دوستان ما هم راجع به این مذاکرات اختلاف نظر بود. آقای مالک جمعی از افرادی را که در خود زندان قزل قلعه بودند خواست و با آنها جریان مذاکرات را در میان گذاشت و از آنها نظر خواهی کرد. اغلب آنها تندروی کردند و گفتند که بنکار فریبکاری محض است و ما نباید تن به چنین سازشی بدهیم.

س - ممکنست اسم چند نفر از آنها بی که با این جریان مخالف بودند بفرمائید.

ج - یکی از افرادی که مخالف بود در ریوش فروهر بود. در ریوش همیشه تنیدی‌ها داشت او

جوان وطن دوست و فداکاری است ولی خوب سلیقه های مخصوصی دارد. یکی دیگر کشا و رزمدر بود.

س - منظورا بینها از مخالفت چه بود و آن موقع چه میخواستند؟

ج - هیچ پیشنهاد مستقیمی که چه باید کردند نداشتند. ولی ما اگر چنین نتیجه ای می گرفتیم که فعالیت جبهه ملی را آزاد بگذارند که دارای باشگاه و روزنامه و حق اجتماعات باشد. به خصوص اگر میتوانستیم برای آزادی انتخابات نتایجی بدست بیاوریم تمام به نفع آزادی و دموکراسی بود ولی اگر چنان آزادی بدست میآمد ممکن بود رهگشا برای نهضت مجسدد آزادیخواهی در ایران بشود. البته ممکن بود عده ای ما را متهم به سازشکاری با دستگاه دربارواستبداد بکنند.

س - شما فرمودید که حدود و ثغور آن آزادی کا ملا" معلوم نبود.

ج - نخیر، معلوم نبود تا چه حد. قرار بود اجازه باشگاه بماندهند، اجازه روزنامه هم بدهند ولی دربارهی انتخابات بهیچوجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت آزاد ما در انتخابات نبودند. پیدا بود که آنها میخواهند ما را به دنبال خود بکشند و میخواهند بیکی کیفیت سر هم بندی بکنند. این بود که در چنان وضع مبهمی باشک و تردید و اختلافی که در میان همکاران ما وجود داشت آقای مالح اعلام قطع مذاکرات کردند. علم هم یک دوبار با آقای مالح ملاقات و مذاکره کرد ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد.

س - شما در ملاقات با آقای علم حضور داشتید؟

ج - نخیر بنده اصلاً ایشان را ملاقات نکردم.

س - آقای مالح گزارش آنرا به شما دادند؟

ج - بله میدادند.

س - من شنیدم که آقای علم یکبار ایشان و سایر رهبران جبهه ملی را بطور غیر مستقیم مورد تهدید قرار داد. یعنی به این ترتیب که به آنها گفت، " شما فکر نکنید که اگر یکبار یک روز صبح چند نفر را بگیرند و بقول معروف سرشان را زیر آب بکنند در دنیا به جایی برخواهند خورد." شما در این مورد چیزی میدانید؟

ج - بله بنظرم چنین چیزی به مالح گفته بود. نصیری رئیس کل شهربانی هم نسبت به

جبهه ملی چنین نظری داشت . به خاطر دارم قبل از جریان زندانی شدن ما به مناسبتی می -
خواستیم تظاهرات اجتماعی بکنیم و او از آن جلوگیری کرد . من به دفتر او رفتم و با او صحبت
کردم که به چه جهت با تظاهرات قانونی ما مخالفت میکنند . او گفت ، " شما دشمن شاه هستید و باید
معدوم بشوید ، " من بلافاصله بقیه اش را از پشت میز گرفتم و کشیدم .

س - توی شهر بانی ؟

ج - توی شهر بانی . بقیه اش را گرفتم و کشیدم و گفتم اگر راست میگوئی بیا و الان هر دو به نزد
شاه برویم و توبه شاه بگویم و میگویم ، ببینیم شما و امثال شما دشمن شاه هستید یا ما .
چنان تندبها و جواب دادم که بکلی ساکت شد . او یکی از افرادی بود که علیه ما و برای نابودی
ما به انواع مختلف کوشش میکرد . خوب در این موقع دکتر ممدق هم در توقیفگاه خودش
در احمدآباد بود و البته ما هیچگونه تصمیم سیاسی بزرگی بدون مشاوره با او نمیتوانستیم
اتخاذ کنیم و اتخاذ نمیکردیم . اینهم یکی از علل قطع مذاکره ما با نمایندگان دولت و
در باره بود که نمیدانستیم و در این باره چه نظری دارد .

س - یعنی اگر به توافقی با دستگاه رسیدید ؟

ج - مثلاً . موقعی که آقای صالح در آن جلسه اعلام داشت که ما دیگر مذاکرات را ادامه نمی -
دهیم تنها کسی که به او اعتراض شدید کرد دکتر شاپور بختیار بود . یعنی اعتراض به اینکه صالح
نیروی تصمیم و قوت اراده ندارد و با تغییر اوضاع بیرون رفت .

س - یعنی ایشان موافق بودند که بکنوع سازشی با دستگاه صورت بگیرد ؟

ج - بله . او خیلی موافق بود که آن مذاکراتی که شده بود به نتیجه برسد . در همین اوان که
ما در زندان قزل قلعه بودیم بکروزانه همان محل زندان خودمان شنیدیم که صدای تیراندازی
شدید از داخل شهر میآید و بعد دو آتش سوزیها را از آن بالا در شهر میدیدیم پیدا بود که غوغای
مهمی شده است و این همان واقعه ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ بود . یک ما مورسازمان امنیت که
ظاهراً " درجهی استواری داشت ولی مردمی همه کاره و مؤثر در امور زندانیان بود بنام ساقی
مراقبت از ما را برعهده داشت .

س - گروهیان بود .

ج - گروهیان بود با افسر جزء ولی قدرتش از یک سرلشکر بیشتر بود .

س - بله ایشان همه کاره قزل قلعه بودند .

ج - ساقی هم در همان محلی که ما شش هفت نفری زندانی بودیم در یک گوشه ای نشسته بود . ساعت در حدود دو بعد از ظهر بود که را دیوی تهران اخبار را با صدای بلند پخش میکرد و ما گوش میدادیم دیدیم معا حبه ای با سر لشگر پا کروان رئیس سازمان امنیت در جریان است . وی راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد از اینکه مرتجعین و آخوندها وعده ای از آشوبگران با زاری و اینها باعث این جریان و محرک کشتار و غارت و آتش سوزی شده اند و تهدید کرد که مرتجعین بسختی مورد تعقیب و مجازات قرار خواهند گرفت . بعد یکی از روزنامه نگاران که آنجا بود از او پرسید که آیا جبهه ملی نیز در این امر دخالتی داشته است ؟ پا کروان گفت ، " جبهه ملی در این موضوع بهیچوجه دخالت نداشته است . " وقتی او این حرف را زد ساقی که در آن گوشه ایستاده بود دستش را بلند کرد و با لهجه ای ترکی خود گفت ، " الهی شکر " . برای اینکه هرگاه ما هم به آن آشوب آلوده میشدیم زحمات و دردهای تازه ای برای او ایجاد میشد .

در همین ایام ، چند روز پیش ترا ز حادثه ای ۱۵ خرداد دیدم که مهندس بازرگان و دکتر سحایی را هم از محل زندان شهربانی به قزل قلعه آوردند . همان روز مرحوم کریم آبادی که با ما زندانی بود طرف عصری آمد و بمن گفت ، " دکتر سحایی ناراحتی بزرگی برایش پیدا شده . " گفتیم چه شده ؟ گفت ، " وقتی که آمده اند جلور زندان از دو بیل پاچه ای شلوارش - ورقه ای به زمین افتاده . آنهاشی که او را آورده و همراهش بوده اند ورقه را به او میدهند و میگویند این از شما افتاد . او متوجه نبوده و گفته نه چیزی نیست مال من نیست . بعد از آنکه او را به داخل زندان میبرند متوجه میشود که آن ورقه افتاده و خیلی ناراحت شده و به من مراجعه کرد که با ساقی مذاکره کنم شاید آن ورقه را به او پس بدهند . " کریم - آبادی با ساقی خیلی دوست بود و ساقی هم به او احترام میگذاشت .

س - به کریم آبادی ؟

ج - بله به کریم آبادی . کریم آبادی به ساقی مراجعه میکند و ساقی میگوید ، " چرا زودتر نگفت و چرا خودش متوجه نشد . ورقه افتاد و به او دادند و او خودش رد کرد . آن ورقه

ظاهراً " پیش نویس یک اعلامیهی تند و تحریک آمیز علیه شاه و دربار به خط آنها بوده . بنده که آنرا ندیدم ولی وقتی کریم آبادی به ساقی مراجعه میکنند که ما موریان سازمان امنیت در دفتر زندان مشغول مطالعه آن بوده اند . آنها را دیگر نزد ما نیاوردند و در همان قسمت عمومی زندان نگاهداشتند . در همان محل جمعی از رؤسای طوایف قشقایی و بویراحمدی نیز زندانی بودند که بعداً " به محاکمه و اعدام چند نفر آنها انجامید .

سه ماه بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ما را بتدریج آزاد کردند . این بار نیز بنده آخرین نفری بودم که در اواخر شهریور ماه آزاد شدم . در این دو سال متوالی ما مجموعاً " پانزده ماه در زندان بودیم . ولی به علت جریاناتی که به آن اشاره کردم متأسفانه آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی آزاد نشدند و پس از مدتی آنها را محاکمه و محکوم به حبس کردند .

موقعیکه ما هنوز در زندان بودیم بدنبال جریان ۱۵ خرداد عده ای از روحانیون معتبر را دستگیر کردند و آنها را آوردند و در قسمتهای مختلف پیرامون مادر همان زندان قزل قلعه زندانی کردند ولی ما نتوانستیم با آنها ملاقات و ارتباط پیدا کنیم .

بعد از آزادی ما در اواخر شهریور مجدداً " جلسات شورای جبهه ملی را در منزلها تشکیل میدادیم ولی وضع این بار با سال گذشته که کنگره جبهه ملی را با آن خوبی تشکیل دادیم بکلی متفاوت شده بود . از طرفی نظام دیکتاتوری بر ایران مسلط شده بود . شاه به مراد خویش که در دست گرفتن قدرت انحصاری بود رسیده بود . تمام موانع داخلی را سرکوب کرده و همه سیاستهای خارجی را با حکومت مطلقه خود همراه ساخته و فراندوم خود را انجام داده بود و خود را در انظار مردم ایران و جهان نیان رهبر اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و عامل انقلاب به اصطلاح شاه و ملت معرفی میکرد . در همین اوان بود که علم نخست وزیر وقت با آقای صالح ملاقات کرده و تغییر اوضاع را به ایشان اطلاع داده و جبهه ملی را با قاطعیت مورد تهدید قرار داده بود . تصور میکنم از طرف سازمان امنیت هم با بعضی از همکاران ما که درست نمیتوانم آنها را مشخص کنم تماسهایی حاصل شده و اخطارها و تهدیدهایی به عمل آمده بود . از طرف دیگر در داخل جبهه ملی مواجه با اختلافات شدید شده بودیم چه در میان اعضاء شورا و چه از جانب سازمانهای دانشجویی وابسته به جبهه ملی . تا آن تاریخ به هیچ وجه در هیچ یک از

احزاب و جمعیت‌ها مسئله مبارزات مسلحانه مطرح نشده بود ولی جمع قابل توجهی از دانشجویان ما تمایلات چپ افراطی داشتند. آنها بظاهر در سازمان ما ولی عملاً " وعلنا " علیه آن بودند. چنانکه میدانید بعضی از همین دانشجویان آن زمان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی بودند که بعداً " از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق شدند. من بسیاری از آنها را شخصاً می‌شناختم بعضی از آنها در دانشکده حقوق شاگرد خود من بودند. من مخصوصاً " به ضیاء " ظریفی و بیژن جزنی میگفتم فرزندان این چه روش و چه انصافی است که شما در جبهه ملی با شید و علناً " علیه آن تبلیغ بکنید. اگر شما معتقد به این سازمان و راه و روش آن نیستید میتوانید از آن خارج شوید و خودتان فعالیت دیگری در پیش بگیرید. ولی آنها در آن زمان پایگاه علمی دیگری نداشتند و سازمان در داخل جبهه ملی بود. بعضی از افراد شورای جبهه ملی هم با آنها خوش و بش داشتند و آنها را تقویت میکردند. یکی از آنها خدا رحمت کند مرحوم کشاورز صدر بود. یکی دیگر که در مورد او جمع بین فدین شده بود در پوش فروهر رهبر و سرور پان ایرانیستها بود.

رفقای حزبی فروهر و خانم فروهر و دانشجویان وابسته به حزب آنها که در سازمان دانشجویان جبهه ملی بودند بیشتر با همان عناصر چپ افراطی همکاری داشتند تا با دانشجویان در خط جبهه ملی. اکثریت دانشجویان دانشکده‌های فنی و علوم و پزشکی و کشاورزی چنانکه در انتخابات کنگره سال پیش معلوم شده بود وفادار به جبهه ملی بودند. دودانشکده‌ای که محل فعالیت شدید عناصر چپ بود در آن اکثریت داشتند دانشکده‌های ادبیات و حقوق بودند. مسئول سازمان دانشجویان آقای دکتر هدایت الله متین دفتری هم بیشتر با همین گروههای مخالف مربوط بود و آنها را تقویت میکرد. من به عنوان مسئول کل تشکیلات یکی دوبار به ایشان تذکره دادم ولی تغییر در روش حاصل نشد. یکی دیگر از جوانان بسیار خوب و درس خواننده ما که من او را خیلی دوست داشتم و هنوز هم دارم دکتر حسین مهدوی بود که او نیز نسبت به آنها تمایلاتی داشت.

با اینکه اکثریت سازمان دانشجویان جزو وفاداران به اصول جبهه ملی بودند ولی بسیاری از آنها که مخالف سرسخت ما بودند راه و روشی پیدا کردند و از مجاری مخصوصی، شاید از مجرای همان دکتر هدایت الله متین دفتری و یا شاید دکتر غلامحسین معدق به خدمت آقای

دکتر مصدق مرتبط شدند و نامه‌های بعنوان سازمان دانشجویان جبهه ملی به ایشان نوشتند. بر حسب تصادف و اتفاق در همین زمان از سازمان جوانان جبهه ملی اروپا، بنظرم آنها شسی که در آلمان فعالیت میکردند، یک نامه‌ای به آقای دکتر مصدق نوشته شده و آنها از طرف خودشان بدون آنکه کوچکترین دستوری به آنها از طرف سازمان مرکزی داده شده باشد اعلام کرده بودند بنا بر مشکلات و اختلافاتی که در پیشرفت فعالیت خود داشته‌اند تصمیم اتخاذ کرده‌اند که تمام احزاب را منحل کنند و سازمان واحدی بنام جبهه ملی تشکیل بدهند. آقای دکتر مصدق به آنها جواب میداد که این عمل و این انحلال حزبها کار صحیحی نبوده و باید حزبهای مختلف در جبهه ملی باشد و جبهه ملی چیزی جز حزبها و جمعیت‌های مختلف نباشد. بر طبق اساسنامه‌ای که در کنگره سال پیش به تصویب رسیده بود ما درباره تشکیلات و درباره‌ی مرا مانه جبهه ملی نظریات دیگری داشتیم. بنده چون مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم و وزیر بودم و در دسرهای اینکار را کاملاً میدیدم و می‌چشیدم لازم میدانم راجع به آن توضیحات کافی بدهم.

س - تمنا میکنم. خواهش میکنم بفرمائید.

ج - بنده خودم شخصاً "عضو حزب ایران بودم و علاقمند به حزب ایران. در شورای جبهه ملی هشت یا ده نفر که الان درست تعدادش یادم نیست، از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت وجود و حضور داشتند، در انتخابات کنگره هم به عضویت شوری انتخاب شده بودند. بنا بر این من یک آدم غیر حزبی نبودم، سالها را در حزب گذرانده بودم و رئیس کمیته‌ی مرکزی حزب ایران و مورد توجهی غالب جوانان حزب ایران بودم. با سایر احزاب ملی هم روابط همکاری خوبی داشتیم. جبهه ملی و شورای جبهه ملی مخالف با احزاب نبود، ولی وضع در آن زمان بطوری بود که احزاب میکرد جبهه ملی سازمانهای خارج از احزاب داشته باشد. زیرا عده کثیری از افراد بدون اینکه بخواهند وارد یک حزبی بشوند، وارد یکی از این احزاب وابسته به جبهه ملی بشوند میخواستند مستقیماً "وارد جبهه ملی بشوند و در اجتماعات و فعالیت آن شرکت کنند ما هم که میبایستی از وجود آنها استفاده کنیم بهیچوجه نمیتوانستیم به اینها بگوئیم یا بروید عضو یک حزبی بشوید و از راه آن حزب عضویت جبهه ملی را قبول کنید یا خودتان یک حزبی تشکیل بدهید و بعد بیا شد به ما ملحق بشوید. مثلاً در میان دانشجویان عده کثیری و بلکه اکثریت مطلق آنها وابستگی به هیچ حزبی نداشتند. در بازار که ما بیش از

مدحوزه داشتیم، فقط چند نفر آنها مربوط به حزب ایران و چند نفر عضو حزب ملت ایران فروهر بودند. و همینطور درسا زمان محلات و اصناف و درسا زمان فرهنگیان و کارمندان و به همین ترتیب درسا زمان کارگران. غالب احزاب ما سا زمانهای کارگری نداشتند. وجود این سا زمانها ضروری و لازم بود ولی آنها بخودی خود سا زمانهای سیاسی نبودند و مرا م واپده - لوژی سیاسی خاص نداشتند. بنا بر این ما معتقد شده بودیم که اگر جبهه ملی بخواد بصورت یک نهضت سیاسی نیرومند و مؤثر درآید باید هم اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن روشن شود و هم دارای تشکیلات منضبط و هم تعلیمات لازم باشد و این خواستهی هزاران نفری بود که درسا زمانهای جبهه ملی مرکز و شهرستانها نام نویسی کرده بودند. و همین خواسته بود که درکنگره سال پیش بصورت یک منشور و یک اساسنامه تشکیلاتی تنظیم گردید. درعین اینکه ما حزبها را هم قبول داشتیم که هر حزبی که با اهداف ملی ما هماهنگ باشد علیحده بتواند درجبهه ملی شرکت داشته باشد و افراد حزبها را هم افراد جبهه ملی میشناختیم. آقای دکتر مصدق که آن نامه را به دانشجویان اروپائی نوشت عدهای از همان افراد مخالف آن را در تهران منتشر کردند و چند نفر از رفقای شورای ما مشغول پراکنده کردن آن در داخل شوری شدند و هیاهو براه انداختند که پیشوا با این تشکیلات جبهه ملی موافق نیست و باید این شوری و این تشکیلات منحل شود. ما هم نامه‌ی مبسوط و مفصل به ایشان نوشتیم که در این کتابچه‌ها که شما می بینید متن آن موجود و بسیار خواندنی است. با وجود توضیحات مفصّلی که در این نامه راجع به ضرورت تشکیلات موجود و تصویب آن از طرف کنگره منتخب اعضاء و عدم مغایرت آن با نظریات ایشان داده شده بود آقای دکتر مصدق با نهایت اصرار نظر ما را رد کرد و حتی عنوان کردند که افراد از ما بهترانی در شورای جبهه ملی هستند بدون آنکه معلوم کنند منظور ایشان چه افرادی است و شورای جبهه ملی را متهم کردند که خودش خودش را - انتخاب کرده و حال آنکه از طرف یک کنگره منتخب از جانب چندین هزار نفر اعضاء سا زمانهای مرکز و شهرستانها انتخاب شده بود. به هر حال چون ما ارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم و آقای دکتر مصدق هم از جریان اختلافات و دودستگی داخل جبهه خبردار نبود و کسانسی خدمت ایشان میرسیدند که توضیحات برخلاف واقع میدادند این اختلاف نظر شدید با پیشوا پیدا شد و نتوانستیم آنرا رفع کنیم.

س - رابط بین شورای مرکزی جبهه ملی و دکتر مصدق آقای دکتر متین دفتری بود؟

ج - بیشتر رابط ما دکتر غلامحسین مصدق بود ولی پیدا بود افراد دیگری خدمت دکتر مصدق می‌رسند و این مطالب را به ایشان می‌گویند. در جواب نامه‌ی دوم ما آقای دکتر مصدق نامه‌ی دیگری نوشت که در واقع خواستار انحلال شورای منتخب کنگره و انحلال تشکیلات موجود جبهه ملی شده بود. ما هم ناگزیر خدمت ایشان نوشتیم که چون نمیتوانیم برخلاف معتقدات خود و برخلاف مصوبات کنگره اقدامی بکنیم و چون از طرفی هم معارضه‌ی با نظر آن جناب را به صلاح نهضت و ملت نمیدانیم ناچار فعالیت خود را متوقف میکنیم.

س - بله این نامه‌ی که اینجاست بتاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۳ به امضای دکتر مهدی آذر هست از طرف شورای مرکزی جبهه ملی به آقای دکتر مصدق. ایشان هم اینجا نوشتند "نظریه اینکه آن جناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستید مراحتاً ترتیب شورای مرکزی جبهه ملی و اساسنامه‌ی آن را منفی فرموده‌اید و نظریه اینکه مقابله با نظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت، ملک و ملت نمیدانیم و با توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمانهای نوع دیگر معذور خواهند بود چنانکه توضیحات مربوطه در عریضه قبلی و این نامه مورد قبول واقع نشود ادا مه کار این شورا غیر مقدور خواهد بود. با تجدید مراتب ارادت و ادعیه خالمانه از طرف شورای مرکزی جبهه ملی دکتر مهدی آذر."

ج - بله بعد از اینکه ما شورای جبهه ملی و فعالیت جبهه ملی را به این صورت تعطیل کردیم آقای دکتر مصدق به آقای کاظمی رجوع کردند. در اینجا باید بگویم که متأسفانه در جبهه ملی نسبت به آقای کاظمی بد رفتاری و بی‌انصافی شده بود. بطوریکه بیشتر توضیح دادم او به ریاست کنگره انتخاب نشد بعد از کار کنگره هم که شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل شد به ریاست شورا هم انتخاب نشد و این موجب رنجش او گردید که در جلسات شورا شرکت نمی‌کرد، او نسبت به ما و مخصوصاً "نسبت به شخص من هر نظری داشته باشد بنده خود را زاول تا به آخر نسبت به او حسن عقیده داشتم. او تحقیقاً "مرد با کدما من و در ادا ره‌ی وظایفش بسیار مرتب و منظم بود. کارگردانهای مخالف جبهه ملی که از رنجیدگی آقای کاظمی خبر داشتند به علاوه وی از شخصیتهای سیاسی مهم جامعه ما محسوب میشد از آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که

تشکیل جبهه ملی جدید را بصورتی که ایشان مقتضی میدانند به آقای کاظمی ارجاع کنند. این بود که ایشان به آقای کاظمی نوشتند و دانشجویان مخالف و آقایان وابسته‌ی به احزاب درصدد برآمدند که جبهه ملی دیگری بنام جبهه ملی سوم بوجود بیاورند. در واقع بایستد گفته شود که این جبهه ملی سوم طفل نازاده از مادر بود، یک موجودی بود که به دنیا نیامد نتوانست فعالیتی بنام جبهه ملی در عرصه‌ی ایران بظهور برساند همه‌ی فعالیتها‌ی کسه میگویند برای تشکیل جبهه ملی سوم شده در واقع فعالیتها‌ی بوده برای کشتن و از بین بردن جبهه ملی چون تا ریخ و واقعیت نشان داد که بعد از آن دیگر جبهه‌ای که بتواند در داخل مملکت عرض اندام بکند و مظهر کوچکترین اثری بشود اصلاً بوجود نیامد. بنا بر این جبهه ملی سوم عملاً منتفی شد و همه‌ی کوشش‌ها‌ی هم که آقای دکتر مصدق کرد و نامه‌ها‌ی که نوشت بکلی بی نتیجه ماند. بنده در خاتمه‌ی بحثم با بدبگویم که آقای دکتر مصدق پیشوای بزرگ و محبوب مردم ایران و مورد تکریم و تعظیم و تجلیل همه‌ی مادران زمان همیشه بوده و هستند. ولی ایشان معصوم از خطا نبودند. بنده مثلاً نسبت به آنحلال مجلس روز پیش توضیح دادم که با نظرایشان موافق نبودم و به ایشان مراحتاً "گفتم که شما ممکن است با یک فرمان عزل و یا با یک کودتا مواجه بشوید و با کمال تأسف با هر دو این پیشامد مواجه شود و برابر آن کاری نتوانست بکنند و هم چنین در مورد نحوه‌ی دفاع از حقانیت ایران در دیوان لاهه بنده و آقای دکتر شایگان با ایشان اختلاف نظر داشتیم و حق با ما بود. همچنین دکتر مصدق اهل تشکیلات حزبی اصلاً نبود در تاریخ مبارزات سیاسی خود هیچوقت در حزبی شرکت نکرد و حاضر نشد هیچ تشکیلات سیاسی را سرپرستی بکند و همواره متکی به پشتیبانی افکار عمومی غیر متشکل بود. بنا بر این نظری که در باره‌ی تشکیلات جبهه‌ی ملی داشت به نظر بنده غیر تشکیلاتی و غیر منطبق با واقعیات بود.